اهالی کوفه از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه - که والیِ آنها بود - به عمر بن خطاب رضی الله عنه شکایت کردند. و عمر او را برکنار کرد و عمار رضی الله عنه را بر آنان گماشت.

از جابر بن سمره رضی الله عنهما روایت است که می گوید: اهالی کوفه از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه - که والیِ آنها بود - به عمر بن خطاب رضی الله عنه شکایت کردند. و عمر او را برکنار کرد و عمار رضی الله عنه را بر آنان گماشت. شکایت اهالی کوفه از سعد این بود که خوب نماز نمی خوانَد! این بود که عمر رضی الله عنه سعد را احضار کرد و فرمود: ای ابواسحاق، اینان ادعا می کنند خوب نماز نمی خوانی. سعد در پاسخ گفت: به الله سوگند، مطابق نماز رسول الله صلی الله علیه وسلم برای آنان امامت می دهم و نقصی در آن نیاورده ام. - مثلاً - نماز عشا را به این صورت به جا می آورم که دو رکعت نخست را طولانی می خوانم و دو رکعتِ پایانی را کوتاه. عمر رضی الله عنه فرمود: ای ابواسحاق، ما نیز چنین گمانی درباره ی تو داریم. آنگاه یک - یا چند نفر - را با او به کوفه فرستاد تا در این باره از اهالی کوفه تحقیق کنند؛ و بازرس مذکور در همه ی مساجد کوفه درباره ی سعد رضی الله عنه تحقیق و پرس و جو کرد و همه از سعد رضی الله عنه به نیکی یاد کردند تا اینکه به مسجد طایفه ی «بنی عبس» رفت که شخصی از ایشان به نام اسامه بن قتاده که به ابوسعده مشهور بود، برخاست و گفت: اینک که نظر ما را می خواهی، سعد با لشکریان در جنگ حاضر نمی شد و غنایم را مساوی تقسیم نمی کرد و در قضاوت و داوری عادل و دادگر نبود. سعد رضی الله عنه گفت: به الله سوگند که سه دعا می کنم: یا الله، اگر این بنده ات به خاطر نام و شهرت دروغ گفت، عمرش را طولانی و آکنده از فقر و تنگدستی بگردان و او را به فتنه ها گرفتار کن. از آن پس که - مردم - جویای حال آن شخص می شدند، پاسخ می داد: پیری کهنسالم که گرفتار فتنه شده ام؛ دعای سعد مرا دربرگرفت. عبدالملک بن عُمیرِ که از جابر بن سمره روایت می کند، می گوید: من آن شخص را دیدم که ابروهایش از فرط پیری روی چشمانش افتاده بود و در کوچه و بازار برای دختران مزاحمت ایجاد می کرد.

[صحیح است] [متفق علیه]

عمر بن خطاب رضی الله عنه، سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه را به عنوان والی کوفه تعیین می کند که کوفیان از او نزد امیرالمومنین عمر رضی الله عنه شکایت می کنند؛ تا جایی که می گویند: خوب نماز نمی خواند. این درحالی است که سعد از جمله اصحاب بزرگواری است که رسول الله صلی الله علیه وسلم به بهشتی بودن او گواهی داده است؛ بنابراین عمر رضی الله عنه به دنبال سعد می فرستد و سعد حاضر شده و عمر رضی الله عنه به او می گوید: اهل کوفه از تو شکایت کرده و گفته اند: خوب نماز نمی خوانی. سعد رضی الله عنه در پاسخ به ایشان خبر می دهد که همان نماز رسول الله صلی الله علیه وسلم را برای آنها خوانده است و نماز عشاء را مثال می زند؛ گویا شاکیان همین نماز را ذکر کرده اند – الله داناتر است –. و سعد رضی الله عنه می گوید: همان نماز رسول الله صلی الله علیه وسلم را برای آنها می خوانم و چیزی از آن نمی کاهم و در نماز عشاء دو رکعت اول را طولانی می کنم و دو رکعت دوم را کوتاه تر می خوانم. و عمر رضی الله عنه به او می گوید: ای ابواسحاق، ظن و گمان ما نسبت به تو همین است. و به این ترتیب او را تزکیه می کند چون ظن و گمانی که در مورد وی می رفت همین بود که نماز را خوب می خواند و با قوم خود همان نماز رسول الله صلی الله علیه وسلم را بجا می آورد؛ با این همه عمر رضی الله عنه شکایت و محتوای آن را بررسی نموده و به تحقیق می پردازد؛ چون مسئولیت داشته و به اهمیت جایگاهی که در آن قرار دارد واقف می باشد؛ بنابراین کسانی را برای تحقیق و بررسی در این زمینه به کوفه می فرستد تا از سعد و رفتار و کردار او در میان کوفیان پرس و جو کنند. این افراد در هیچ مسجدی وارد نمی شوند و در مورد سعد سوال نمی کنند مگر اینکه تعریف و ستایش او را می شنوند. تا اینکه به مسجد بنی عبس می روند و در این مورد از آنها سوال می کنند که مردی برخاسته و می گوید: اینک که نظر ما را می خواهی، این مرد (سعد) برای جهاد خارج نمی شود و غنایمی را که به دست می آورد به مساوات تقسیم نمی کند و چون در بین مردم قضاوت و

داوری می کند، عدالت را در نظر نمی گیرد. و این سه تهمت را متوجه سعد می کند. بنابراین سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه می گوید: تو که چنین گفتی، سه دعا علیه تو می کنم؛ و در ادامه علیه وی دعا می کند که الله متعال عمرش را طولانی بگرداند و فقیر و نیازمندش بگرداند و گرفتار فتنه ها کند. از همه ی اینها به الله متعال پناه می بریم؛ و به درگاه الهی این سه دعای بزرگ را مقید به به این مساله می کند که اگر این بنده ات از باب کسب نام و شهرت و به تعبیر دیگر، به ناحق آن موارد را بیان داشته، دعای سعد در حق او را اجابت کند. این بود که آن شخص عمر طولانی کرد و چنان پیر و فرتوت شد که ابروهایش بر روی چشمانش می افتاد، علاوه بر اینکه فقیر و نیازمند شد و مبتلا به فتنه ها؛ تا جایی که در این سن و سال، در کوچه و بازار برای دختران مزاحمت ایجاد می کرد و در مورد خود می گفت: من پیری کهنسالم که به فتنه افتاده ام و دعای سعد در حق من اجابت شده و گرفتارم کرده و مرا به این روز انداخته است.

http://www.sunnah.global/hadeeth/fa/show/5219